**عقل بی دفتر: نقد کتاب «درخشش ابن رشد در حکمت مشاء»**

**یثربی، سید یحیی**

پژوهش و تولید علم در جایی عملا امکان دارد که بدانند در دانش و معرفت کمبودی دارند و برای‏ جبران آن نقص و کمبود به پژوهش و تحقیق بپردازند. آگاهی جامعه علمی از کمبود نیز،جز با نقد-یعنی‏ ارزیابی و شناخت کاستی‏های دانش و معرفت موجود خود-به دست نمی‏آید.به همین دلیل است که‏ جامعه ما،سال‏هاست که در علوم انسانی-به خصوص‏ در فلسفه-نتوانسته است به پژوهش جدی و کارآمد بپردازد.شاید کسی بگوید که پس این همه مراکز دانشگاهی و پژوهشگاهی چه کار می‏کنند؟!

من پاسخ او را از زبان آقای دکتر محمود تقی‏زاده‏ -روحانی حوزه علمیه قم-نقل می‏کنم:«اکنون با گذشت 3 دهه،هنوز از آثار شهید مطهری استفاده‏ کرده و آنها را معرفی می‏کنیم؛حتی در باب ولایت‏ فقیه-که اساس ساختار سیاسی جامعه‏مان‏ است-یک اثر قابل‏قبول در سطح جهان تولید نشده‏ است».1بنده نیز مانند ایشان می‏گویم:«اگر در مسئله‏ای رأی جدیدی ارائه دهیم،آن را تولید علم‏ نمی‏گویند؛تولید علم،ایجاد تحول در آن علم است». اصولا حاشیه‏زدن،تعلیقه‏نویسی،اصلاح یک نظریه‏ و اظهارنظر(یک رأی)در یک دانش را تولید علم‏ نمی‏گویند؛تولید علم یعنی ارائه یک نظریه غالب و حاکم و یک راهکار جدید که اصولا دانش‏پژوهان‏ آن رشته را به سمت تازه‏ای هدایت کند و روش یا روش‏های گذشته را منسوخ اعلام دارد.2

من چند سالی است که با تحمل همه عواقب و ناگواری‏های کار،نقد را جدی گرفته‏ام و به همین‏ دلیل،از دوست دیرینم جناب آقای دکتر دینانی‏ انتظار دارم که از داوری بنده-به عنوان نقد-نرنجند چرا که من و شما در میان کاری نداریم و هدف، اثر گذاشتن در وضعیت و شرایط فکری و فرهنگی‏ جامعه‏مان است.من از آثار آقای دینانی،آخرین اثر ایشان کتاب«درخشش ابن رشد در حکمت مشاء»را بررسی و نقد می‏کنم که از یک استاد باسابقه فلسفه‏ اسلامی درباره یک فیلسوف مسلمان است.در تاریخ‏ فلسفه چه کسی از جایگاه ابن رشد،آگاه است؛غرب‏ مغرور و خودمحور یا شرق سردرگم؟برتراند راسل‏ در قرن بیستم میلادی از جایگاه او چنین سخن‏ می‏گوید:«اهمیت ابن رشد در فلسفه مسیحی‏ بیش از فلسفه اسلامی است.در فلسفه اسلامی،وی‏ (ابن رشد)بن‏بستی بیش نیست؛حال آنکه در فلسفه‏ مسیحی،مبدأ و آغاز محسوب می‏شود«3.راسل‏ از این موضوع شگفت‏زده می‏شود که آثار ابن رشد در نیمه دوم قرن دوازدهم میلادی(نیمه دوم قرن‏ ششم هجری)نوشته شده‏اند و با فاصله کوتاهی در قرن سیزدهم میلادی به لاتین ترجمه شده‏اند!4. راسل از نفوذ بسیار او در اروپا و در روشن‏اندیشان‏ آغازین و غیررسمی غرب سخن می‏گوید5.اگرچه‏ در نهایت این افتخار را متعلق به ارسطو می‏داند؛نه‏ ابن سینا و ابن رشد!6.در شرق اسلامی متاسفانه‏ ابن رشد بیش از ابن سینا مورد بی‏مهری قرار گرفت. غلبه تصوف و اشعریت با پرچمداری امام محمد غزالی،مجال را برای عقلانیت چنان تنگ کرده بود که ابن رشد را به تکفیر و تبعید گرفتار کرد و به فرمان‏ المنصور،آثارش را به آتش کشیدند!7.و نتیجه این‏ شد که ابن رشد،در جهان اسلام،نقطه پایان باشد و به‏ عنوان تجربه شکست خورده،دیگر بار تجربه نشود!

اگر از همان آغاز،بی‏تعارف حرف بزنیم،کتاب آقای‏ دکتر دینانی هم از ابن رشد،چیزی نمی‏گوید!این‏ مجموعه،اشکالات زیادی دارد که تنها به مواردی‏ از آنها اشاره می‏کنیم.در این بررسی علاوه بر کل‏ کتاب،به عنوان نمونه،نخستین فصل آن را نیز از نظر می‏گذرانیم:

درباره کل کتاب

درباره کل کتاب موارد زیر را یادآور می‏شوم:

1-این کتاب نیز مانند بسیاری از نوشته‏های‏ اخیر استاد،حالت یک مجموعه غیرفنی را دارد که‏ خواننده با همه علاقه و امیدش،سرانجام چیزی‏ دستگیرش نمی‏شود.البته منظور من از خواننده، افراد ناوارد و غیرمتخصص نیست بلکه منظور من، اهل فلسفه و متخصصان این فن است که مثلا اگر کتاب«درخشش ابن رشد»را نخوانند،درباره‏ ابن رشد چیزی از دست نداده‏اند و اگر بخوانند،چیزی‏ به دست نیاورده‏اند!

2-فصول چهارده‏گانه این کتاب نسبت به هم، نظم علمی و حساب شده ندارند؛چنان‏که مطالب هر فصلی نیز درون آن فصل از چنین نظمی برخوردار نیست.بنابراین در تک‏تک فصل‏ها و درنهایت در کل‏ کتاب،بحث‏ها از نقطه‏ای آغاز شده و همانند برخی‏ سخنرانی‏ها دائما به این‏طرف و آن‏طرف کشانده‏ شده و سرانجام بی‏آنکه نتیجه خاصی به دست داده‏ و مجهولی را معلوم سازند،پایان می‏پذیرند!

3-استاد دینانی،به منابع لازم مراجعه نکرده‏اند. ایشان در پایان این کتاب،از حدود40 کتاب نام‏ می‏برند که بیشترشان یا به بحث او مربوط نمی‏شوند یا از منابع درجه دوم‏اند؛کتاب‏هایی مانند:

الف-برخی کتاب‏های خودشان،مانند:«اسماء و صفات حق تعالی»،«شعاع اندیشه و شهود...»،«نیایش‏ فیلسوف»و«قواعد کلی فلسفه».بدیهی است که اینها به بحث درخشش ابن رشد ربطی ندارند.

ب-برخی کتاب‏های خود ابن رشد مانند«بدایه‏ المجتهد و نهایت المقتصد»و«فصل المقال».

ج-کتاب‏های اشخاص دیگر مانند:«فتوحات» ابن عربی،«شعر و اندیشه»داریوش آشوری،«امتناع‏ تفکر»آرامش دوستدار،«اسرار الحکم»سبزواری، «شرح منظومه»او،«نحو هندی و عربی»دکتر فتح اللّه مجتبایی،«الموافقات فی اصول الشریعه» شاطبی،«شواهد الربوبیه»صدرا،«طاعون»آلبر کامو و چند کتاب دیگر.هیچ یک از این کتاب‏ها، درباره درخشش ابن رشد در فلسفه مشاء مطلبی‏ ندارند؛مثلا راجع به مشائیت ابن رشد،در«فتوحات» ابن عربی چه می‏توان یافت؟

و اما کتاب‏های درجه دوم،مانند:«فرهنگ‏ فلسفی»و کتاب‏های فخری ماجد و عابد الجابری، قمیر یوحنا و چند کتاب دیگر.

4-درخشش ابن رشد بیشتر به شرح او از آثار ارسطو مربوط است و اصولا او با عنوان«شارح» معروف است اما استاد دینانی این شرح‏ها را که بسیار مفصل بوده و در دسترس است،اصولا مورد توجه قرار نداده و حتی یک‏بار هم به آنها استناد نکرده‏اند!

درباره فصل اول

فصل اول کتاب دارای 25 صفحه است و این‏ عنوان را دارد:«پرتو اندیشه ابن رشد و ابن سینا در آثار فلسفی قرون وسطی مغرب‏زمین»8. براساس موضوع و عنوان فصل،انتظار می‏رفت که‏ استاد،نخست چند دیدگاه مهم و سازنده ابن رشد را توضیح داده،سپس تاثیر آنها را در آثار فلسفی قرون‏ وسطی بررسی کنند.در این بررسی نیز لازم بود که‏ چند نفر از پیروان و اثرپذیران ابن رشد را نام برده و با نقل نمونه‏های مستندی از آثار آنان،این تاثیر و تأثر را نشان دهند.اما متاسفانه در این فصل،چنین کاری‏ نشده است.اینک بررسی محتوای این فصل آنچه در این فصل مطرح شده به ترتیب و به شرح زیر است:

1-نقل‏قولی از یک کتاب در بیان عوامل مؤثر در ترجمه آثار ابن رشد.9

2-ترجمه آثار پهلوی به عربی‏10و تاثیر ایرانیان در خلافت عباسی!11

3-گله از اینکه در غرب یونان را زادگاه فلسفه‏ می‏دانند و سپس ذکر حمله اسکندر به ایران و اخذ علوم ایرانیان،سپس ستایش ابن خلدون!12 معلوم است که مطالب فوق ربطی به تاثیر ابن رشد در آثار فلسفی غرب ندارند.

4-گله از بی‏مهری اندیشمندان غرب و یهودیان‏ در نادیده گرفتن نقش فیلسوفان مسلمان.13

5-توجه ابن رشد به غزالی و آشنایی ابن رشد و ابن عربی با افکار ابن سینا!14و همه اینها در حد کلی‏گویی است نه تحلیلی!

6-نقل از یک مجله عربی که غربیان به نقش‏ مسلمانان در قرون وسطی اقرار کرده‏اند!15

7-ابن رشد تکفیر شده است!16

8-برخلاف نظر عده‏ای ملحد و پوزیتیویست، ابن رشد عقل را انسانی ندانسته و حقیقت را در گذشته و آینده یکسان می‏داند!17.آقای دینانی‏ در این بحث نیز حقیقت را با درک انسان‏ها،اشتباه‏ کرده و انسانی بودن عقل و شرط عدم تعهد را در تفکر فلسفی که مورد تاکید فلاسفه مسلمان و فرق‏ عمده فلسفه با کلام است،یک تهمت ناروا به ابن رشد شمرده‏اند!18.تا اینجا که حدود نصف فصل اول‏ را از نظر گذراندیم،بحثی از تأثیر ابن رشد در غرب‏ به میان نیامده است.آقای دینانی در اینجا(ص 56 کتاب)به یاد موضوع فصل افتاده و می‏گویند:«در آغاز قرن سیزدهم میلادی آثار مهم ابن رشد،به زبان‏ لاتینی ترجمه شد و بر همه دانشگاه‏های اروپا سیطره‏ یافت و ابن رشد چندین قرن مظهر عقلانیت فلسفی‏ بود.بدین‏سان جهان اسلام واسطه آشنایی اروپای‏ قرون وسطا،با ارسطو شد».خوب این حد از مطلب‏ را همه می‏دانند!اما به کدام دلیل و با کدام منبع؟ ایشان در صفحه 57 کتاب به یک منبع درجه 2 ارجاع می‏دهد که در آنجا هم بیش از یک گزارش‏ کلی چیزی نیست؛جز اینکه سیژر بارابانتی-که پیرو ابن رشد بود-مورد انتقاد اکویناس قرار گرفته است و اینکه اکویناس تأویل ابن رشد را از سخنان ارسطو بی‏اعتبار نشان می‏دهد!اما از اینکه ارسطو چه گفته و ابن رشد چه فهمیده و اکویناس چه می‏گوید چیزی‏ ذکر نشده!تنها یک اشاره کلی او این هم از یک کتاب‏ ترجمه شده به فارسی نقل شده است.19

و اما ادامه مطلب در نیمه دوم فصل:

1-پسر ابن رشد،شاگرد خودش بوده و صاحب‏نظر هم نبوده است!

2-شرح حال بوئثیوس که چند قرن پیش‏ از ابن رشد می‏زیست!و فلسفه را از دین جدا نمی‏دانست!

3-دشواری توفیق بین عقل و دین!

4-کار عقل با کلیات است!21

5-فرق معرفت عقلی با شهودی و اینکه در ادیان‏ هندی دین و فلسفه از هم جدا نیستند!22

6-در ایران باستان هم میان دین و فلسفه شکافی‏ نبود و اصولا عقل و خرد با افسانه و اسطوره،به هیچ‏ وجه ناسازگار نیست!23و باید گفت:جل الخالق!

7-اوج وحدت عقل و افسانه در آثار متعدد سهروردی ظهور یافته است!24

8-فرق تاویل ابن رشد با سهروردی.25

9-اسلام با عقل ناهماهنگ نیست بلکه مردم را به‏ تفکر دعوت کرده است.26

10-لزوم توجه به منطق و اینکه اسلام هم از منطق بهره می‏جوید!27

و البته باید از یادمان نرود که موضوع بحث ما تاثیر ابن رشد در فلسفه غرب بود و ظاهرا بدون ورود به این‏ بحث،فصل تمام می‏شود و همه فصل‏های کتاب نیز نسبت به موضوع خود،همین شرایط را دارند؛یعنی‏ در آنها نیز از همه‏چیز گفت‏وگو می‏شود جز موضوع‏ فصل و موضوع کتاب!

آقای دینانی در پایان این فصل،خود به جمع‏بندی‏ مطالب این فصل پرداخته که در آنجا هم اشاره‏ای به‏ موضوع نشده است!28

بنا به گفته معصوم(س)بهترین هدیه دوست به‏ دوست یادآوری کاستی‏هاست.ازاین‏رو باید گفت: «این هم برگ سبزی است تحفه درویش»

پی‏نوشت‏ها:

(1)-(2)-خبرنامه نهضت آزاداندیشی،شماره 13،ص5(با تلخیص).

(3)-برتراند راسل،تاریخ فلسفه غرب،ترجمه نجف دریابندری، ج 2،فصل 10.

(4)-(7)-همان.

(8)-غلامحسین ابراهیمی‏دینانی،درخشش ابن رشد در حکمت مشاء،طرح نو،ص 44.

(9)-(11)-صص 45-44.

(12)-همان،صص 49-47.

(13)-همان،صص 51-50.

(14)-همان،ص 52.

(15)-(16)-همان،ص 53.

(17)-(18)-همان،صص 56-55.

(19)-همان،ص 57.

(20)-همان،ص 53.

(21)-همان،صص 62-61.

(22)-همان،صص 64-63.

(23)-همان،ص 65.

(24)-(25)-همان،صص 67-66.

(26)-(27)-همان،ص 7.

(28)-همان،ص 71.